



My Anime
РАНАН
Wu Chang
Ji E
shui Diancheng

离相ay



Wu Chang Jie

Impermanence Calamity

مصیبت فانی

SHUI QIANCHENG

Genre: Action, Adult, Adventure, Drama, Fantasy,
Martial Arts, Mature, Mystery, Romance, Smut,
Supernatural, Tragedy, Xianxia, Yaoi

Translator: RAHAN

لطفاً این ترجمه رو به هیچ شکلی کپی نکنید و فایل ها رو فقط از
همین سایت و چنل مربوطه تهیه کنید.

اجازه ی نشر، کپی برداری، چاپ یا استفاده از این فایل رو به
هر شکلی ندارید.

MyAnimes.ir

T.me/MyAnimes

Ch.02

در آغاز هونگ‌مینگ^۱، آسمان و زمین شروع به جدا شدن کردند و همه چیز هنوز در هرج و مرج بود. در آن زمان انرژی معنوی میان آسمان و زمین فراوان و پایان‌ناپذیر بود و همه چیز می‌توانست بدون تقسیم برتر و پست‌تر، تهذیب کند. اگرچه همان‌طور که خدایان زمین و جاودان‌های شبح به رشد خود ادامه می‌دادند، در تضادی متقابل با خدایان آسمان بودند و دائماً مخالفت داشتند.

به منظور متوقف کردن جنگ، یک میلیون سال پیش، جوانشو^۲ اتصال آسمان را از زمین قطع کرد، آن‌ها را به جیوتیان^۳، نه آسمان بالایی، جیوجو^۴، نه بخش میانی و جی‌یو^۵، نه جهان زیرین تقسیم کرد، به طوری که انسان‌ها، اشباح و خدایان، پریشان نشوند.

اما از آن روز، انرژی معنوی جهان کوچک و کوچک‌تر شد. تا حالا هیچ‌کس قادر نبوده وقتی در قید حیات است، صعود کند. پس دو متد جدید تهذیب‌گری ایجاد شد: یکی تکمیل قرص درونی با کمک یک قرص بیرونی و دیگری رفتن به دنیای مردگان برای جمع‌آوری انرژی معنوی.

^۱ Hong Meng

جهان اولیه، قبل از شکل‌گیری جهان

^۲ Zhuanxu

امپراتور باستانی افسانه‌ای

^۳ Jiutian

^۴ Jiuzhou

^۵ Jiyou

اولی دلیلی است که تهذیب‌گران بی‌شماری به خاطر دزدیده شدن هسته مردند در حالی که دومی دلیلی است که به خاطرش جونگ کویی^۶، مردی که به عنوان مرد شماره‌ی یک جهان شناخته می‌شد، حالا در دنیای مردگان کار می‌کرد. گرچه شیه بیان حس نمی‌کرد که شیفویش برای تهذیب برگشته باشد بلکه بیشتر به خاطر این بود که او از خوشگذرانی در جهان خسته شده و می‌خواهد در جهان زیرین عیش و نوش کند.

پس از مرگ هر کسی که شایستگی زیادی داشته باشد می‌تواند درخواست کند که برای تهذیب به کوه لوفنگ^۷ برود. کوه لوفنگ جایی با سرشارترین قدرت معنوی در جهان مردگان بود. تهذیب‌گری در جهان زیرین، تهذیب‌گری اشباح نام دارد و شیوه‌ی تهذیب‌گران شب، هموار نیست. به خاطر فقدان یک بدن یانگ^۸، سرعت این تمرین نصف تمرین انسان‌های زنده است و موقعیت‌ها نیز سخت‌ترند. از این رو اکثر مردم انتخاب می‌کنند که وارد چرخه‌ی تناسخ شوند. اگر خوش‌شانس باشند، استخوان‌های معنوی خوبی خواهند داشت و می‌توانند پس از هزار سال تهذیب‌گری، صعود کنند.

به طور خلاصه برای تهذیب‌گری به منظور جاودانگی، فرد باید ابتدا زندگی خود را رها کند. اما صد سال قبل، وقتی لرد شیطان بی‌نام، مرز فنگدو^۹ را شکست و با قدرت

^۶ استاد ما (که جونگ تیانشی نامیده شد / استاد آسمانی جونگ در فصل قبل) یک شکارچی شیاطین در اساطیر چینی. داستان‌ش کاملاً غم‌انگیزه. اون به خاطر ظاهر نازیبایش مرتکب خودکشی شد. یان وانگ، حکمران دنیای مردگان، استعداد درونیش رو دید و اون را به شاه شب نامید. خواهیم دید که جونگ کویی ما تا چه حد شبیه به همتای اسطوره‌ایشه.

^۷ Luofeng

^۸ کلمه‌ی چینی یین (Yin) به معنی "سمت سایه‌دار"، یانگ (Yang) به معنی "سمت آفتابی" ه. یین تاریک، داخلی، منفعل، پنهان، در سایه، نرم، سنگین، خنک، مرطوب و در مجاورت زمینه. یانگ روشن، خارجی، فعال، آتشین، سفت، سبک، گرم، خشک و در مجاورت آسمانه.

^۹ Fengdu

خود وارد دنیای زیرین شد و تمام نه شب را کشت، موقعیت تغییر کرد. اگر امپراتور بی‌یین^{۱۰} برای متوقف کردن او نرفته بود، لرد شیطان حتماً قلمرو انسان‌ها و اشباح را متحد کرده بود.

پس از آن، جهان زیرین صدمات زیادی دید و مرز فنگدو پر از حفره شد. سرکوب کردن هزاران روح خبیث از درون و جلوگیری از ورود انسان‌های تهذیبگر و دزدیدن انرژی از کوه لوفنگ، دشوار بود.

یک روز، جونگ کویی مرز جهان مردگان را زیر پا گذاشت و به کوهستان لوفنگ آمد. نه تنها تهذیبگری خبره بود، که یکی از چهار گنج الهی، زنگ دونگ‌هوانگ^{۱۱} را هم که می‌توانست مرز را یکپارچه کند، داشت. امپراتور بزرگ بی‌یین استثنایی برای او قائل شد تا اجازه دهد، به عنوان یک فرد زنده یک ژنرال شب بشود. او همراه سویی فوجون، قاضی‌های نظامی و مدنی را متقاعد کرد که آزادانه بین قلمرو انسان‌ها و اشباح سفر کند.

برای یک فرد زنده موکداً ممنوع بود که وارد جی‌یو شود یا در آن زندگی کند اما جونگ کویی آن قدر کله‌شق بود که شیه بیان را که هنوز یک بچه بود، انتخاب کرد و با خود برگرداند و باعث هرج و مرج زیادی در دنیای زیرین شد.

شیه بیان در حالی که عطر شراب را از فاصله‌ای دور حس می‌کرد، با عجله به کاخ تیانشی رفت.

"بو جو برو و برای شیزون آب داغ کن. سوپ خماری حاضر کن. بعد..."

Beiyin^{۱۰}
Donghuang^{۱۱}
امپراتور شرقی

"بای یه^{۱۲}، شما هنوز هم بهش اهمیت می‌دید. اول باید اون مرد زنده رو یواشکی برگردونید. اگه سویی فوجون^{۱۳} بفهمه همه‌ی ما سرزنش می‌شیم."

"من باید یه کارهایی کنم. تو سریع برو." شیه بیان فکر کرد که جونگ کویی حتماً دلیلی برای کارهایش داشته است. البته ممکن بود که او فقط خیلی نوشیده باشد. به هر حال شنید که شخص دیگر هنوز یک نوجوان است. آن شخص سست‌عنصر انرژی روحی بسیار زیادی داشته و لابد حداقل به شدت مریض بوده. پس بو جو را دور کرده بود. اگر می‌خواستند او را برگردانند، باید به شکل مناسبی آن فرد را برمی‌گرداند.

شیه بیان همان‌طور که وارد تالار جیویون^{۱۴} می‌شد، یک سری خر و پف همراه با بوی شراب حس کرد. "شیزون؟ چه قدر نوشیدی؟"

یک دائوییست در لباس ضخیم سیاهی روی یک صندلی چرت می‌زد و با گردنی که لم داده، خوابیده بود. صورتش پر از موهای آشفته، لباس‌هایش کثیف بود و بوی شراب می‌داد. اگر در کوچه لم داده بود، سگ‌ها حتماً اطرافش می‌چرخیدند.

جوان، حدوداً چهارده یا پانزده سال داشت. سیاه پوشیده بود و چهره‌ی سفید مانند چینی‌اش، بدیع بود. مخصوصاً یک جفت چشم روباه مانندش که نوعی از جذابیت را نشان می‌داد که نقاشی نمی‌توانست آن را به تصویر بکشد. اما چشم‌هایش یک پارچه آب یخ بود، مانند برخورد شدید آتش و یخ. وقتی شیه بیان به درون آن‌ها نگاه کرد، قلب و روحش لرزید.

پس انسان‌هایی هم در این دنیا بودن که چنین چهره‌ی جدی‌ای داشته باشن.

^{۱۲} Bai Ye

یه = ارباب/آقای. نوعی بدل است. خدای شهر او را سفید کوچک می‌نامید و بو جو به او ارباب سفید می‌گوید.

^{۱۳} Cui fujun

^{۱۴} Jiuyun

با چنین چشمانی، مرد جوان به شیه بیان نگاه کرد، انگار هر اینچ از پوست و هر تار از موهایش را به وضوح می دید.

شیه بیان صدای تپش قلب خودش را بلند می شنید. آن جوان حس غیرقابل توصیف و جدیدی به او می داد. انگار که گذشته ای طولانی داشته اند، نه فقط یک برخورد کوتاه؛ اما او به یاد نداشت که این شخص را قبلاً دیده باشد.

"تو... اسمت چیه؟" شیه بیان سردرگم گفت.

مرد جوان لبهایش را به هم فشرد. آتشی در چشمانش بود که از درد، آرزو، حسرت، هوس، انتظار و نفرتی همیشگی تغذیه می کرد.

افسوس که شیه بیان نمی توانست بفهمد. در نوزده سال زندگی اش، او اکثراً با اشباح سر و کار داشت؛ فارغ از سود و زیان های کارما. ساده تر از بقیه، او تنها فکر می کرد که طرف دیگر ترسیده است. "اسم من شیه بیان. من یه زنده ام. تو نباید بترسی و گرچه این جا قلمرو اشباحه، کسی به تو صدمه نمی زنه."

مرد جوان با دست هایی پشت کمرش، ایستاد؛ دست هایش مشت شدند. توانست موج های خشم را در دریای قلبش مهار کند. اولین دیدارشان را دفعات بی شماری تصور کرده بود. اولین کلماتی که گفته بودند، چیزی که گفته بودند، طوری که گفته بودند، هر چیزی از زندگی گذشته شان هزاران حرف داشت؛ بیان کردنش سخت بود. بالاخره به زور گفت، "چرا زخمی شدی؟"

"آه؟"

چشم های مرد جوان به بازوی راست شیه بیان که غرق در خون بود، افتاد.

"اوه." شیه بیان به پایین نگاه کرد. "من تازه یه روان رو برگردوندم و یه زخم سطحی برداشتم. مشکلی نیست." با لبخندی درخشان گفت.

قلب جوان لرزید. نگاهش پایین افتاد، نمی‌توانست چنین لبخند زیبایی را تحمل کند.

چطور می‌تونه دقیقاً مثل قبل باشه!؟

مانند نیمه‌ی دیگر سيب، شيه بيان دقيقاً مثل روزهايی بود که هنوز يکديگر را می-شناختند: مثل ارکیده‌ها و درختان یشم^{۱۵}.

"تو..." شيه بيان با صدای سکسکه‌ی بلند جونگ کویی از جا پرید. شانه‌ی جونگ کویی را تکان داد. "شیزون، شیزون، بیدار شو."

پلک‌های جونگ کویی قبل از این که آن‌ها را با تلاشی فراوان باز کند، برای مدتی طولانی لرزید. "خوب... بیان؟"

"برات سخته که من رو تشخيص بدی، پيرمرد،" شيه بيان با بیچارگی گفت. "بلند شو، این گونگزی^{۱۶} کوچک رو از کجا آوردی؟"

"شاگرد خوب." جونگ کویی دست شيه بيان را نوازش کرد و جایش را تنظیم کرد تا دوباره به خواب رود.

شيه بيان او را محکم‌تر هل داد. "شیزون، سریع بیدار شو. اگه سویی فوجون بفهمه که يه فرد زنده رو برگردوندی، خیلی بد می‌شه."

این جمله جواب داد. جونگ کویی چشم‌هایش را باز کرد و بی‌حس به اطراف نگاه کرد. "من برگشتم؟"

^{۱۵} نمادی از رفتار شایسته‌ی يه فرد.

^{۱۶} Gongzi

يه عبارت احترام‌آمیز برای خطاب کردن فردی هم‌پایه يا جوان‌تره.

"برگشتی و یه زنده رو برگردوندی." شیه بیان صورتش را به سمت جوان چرخاند.

"چه خبره؟ من باید اون رو دستگیر کنم و برش گردونم."

"اوه، اون." جونگ کویی صورتش را مالید. "اون کیه؟"

شیه بیان نمی‌دانست که بخندد یا گریه کند.

مرد جوان به سردی گفت، "شما از من برای شراب پول قرض گرفتید و قول دادید

که من رو به شاگردی خودتون بگیرید."

"تو..." شیه بیان برای مرد جوان تاسف می‌خورد. "شیزون، می‌خواهی چی کار بکنی؟"

وقتی که او یک بچه بود، همیشه به شیفویش التماس می‌کرد که یک شیدی^{۱۷} یا

شی می^{۱۸} بگیرد، ترجیحاً یکی از هر کدام. مایه‌ی تاسف بود که این امکان نداشت.

حالا به نظر می‌رسید که یک شیدی پست، اتفاقی انتخاب شده. امیدوار بود که

حقیقت داشته باشد اما فکر کرد که ممکن است موضوع قطعی نباشد. می‌ترسید که

برای هیچ‌چیز خوشحال شده باشد.

"نمی‌شه." جونگ کویی غر زد. "اسمت چیه؟"

"فن ووشه^{۱۹}."

"خوب، بیان، اون از الان شیدی توه."

^{۱۷} هم‌شاگردی پسر جوان‌تر

^{۱۸} هم‌شاگردی دختر جوان‌تر

^{۱۹} Fan Wushe

فن ووشه (范无恨) "فن" و "وو"ی مشابهی با گارد سیاه، فن ووژیو داره (范无救). فن ووژیو از

عبارت "گناهکاران/آن‌هایی که مرتکب جرم می‌شوند (فن) راه نجاتی نخواهند داشت (ووژیو)" گرفته شده.

به جای بخش دوم، نام پسر خوش‌قیافه‌ی ما "هیچ ترسی نخواهند داشت" داره. فعلاً توضیحی راجع به اینکه

چرا شیه بیان نامی کاملاً مشابه با گارد سفید اسطوره‌ای داره اما فن ووشه این‌طور نیست، نمی‌دم.

شیه بیان گیج بود.

واقعاً؟ او واقعاً یک شیدی داشت؟

فن ووشه چیزی نگفت. زانو زد و به جونگ کویی تعظیم کرد. "شیزون، لطفاً احترام این شاگرد رو قبول کنید."

"وایستا، یه لحظه صبر کن." شیه بیان جلو رفت تا فن ووشه را بلند کند. اگرچه فن ووشه عقب کشید، نگذاشت او حتی گوشه‌ی لباسش را لمس کند و به سادگی مثل یک مار از او دوری کرد.

وقتی او آرام گرفت، شیه بیان ضایع شد. "... من واقعاً زنده‌ام."

فن ووشه بدون هیچ حرفی به سمتی عقب نشینی کرد اما دست‌هایش در آستین می‌لرزید.

"شیزون، اگرچه که من واقعاً می‌خوام یه شیدی داشته باشم اما عجله نکن. زندگی این گونگزی جوان تموم نشده و خانواده‌اش منتظر برگشتش هستن. به علاوه سویی فوجون هرگز به شما اجازه نمی‌ده که یه زنده رو به شاگردی بگیری."

"من خانواده‌ای ندارم." فن ووشه به سردی گفت.

"خوب... تو می‌دونی که این‌جا کجاست؟"

"جی‌یو، جهان مردگان."

"تو واقعاً می‌خوای که تمام مدت اطراف اشباح باشی؟"

"بهتر از بودن با آدم‌هاست."

شیه بیان نصیحت کرد، "فن گونگزی، تو هنوز جوانی. باید در این مورد محتاط باشی. چرا من اول تو رو برنگردونم..."

"جونگ کویی!"

فریادی بلند جونگ کویی را روی صندلی اش ترساند.

مردی شبیه به دانشمندان با عجله وارد تالار جیویون شد. چهره اش مانند یک تاج
یشم، زیبا بود. با اینکه عجله داشت، آداب را فراموش نکرد. اما لحظه ای که جونگ
کویی را دید، چهره اش عصبی شد. "جونگ جنرن! تو یک فرد زنده رو برگردوندی.
اصلاً به قوانین و اختیارات توجه داری؟"

شیه بیان سلام کرد و احترام گذاشت، "سویی فوجون."

او سویی فوجون بود، قاضی مدنی که مسئول کتاب زندگی و مرگ بود. همچنین
قوانین جهان زیرین را جمع آوری کرده بود. راست قامت، منصف و روشن فکر بود. او
مسئول کتاب زندگی و مرگ تمام موجودات زنده بود اما طرفداری هیچکدام را نمی-
کرد و کاملاً بی طرف بود.

"زی یو،" جونگ کویی نیمه هشیار به خشکی خندید و گفت، "سوء تفاهمه."

"چه سوء تفاهمی؟ این مرد، زنده نیست؟ اون رو برنگردوندی؟" سویی فوجون به
شیه بیان نگاهی کرد و گفت، "وقتی ووچانگ رو به دنیای زیرین برگردوندی، گفتی
که بی چاره و تنهاست و من بهش اجازه دادم. دلیل امروزت چیه؟"

"این بچه هم تنهاست."

"مزخرفه! خودش دست و پا داره، توی دنیا هیچ غذایی برای اون نیست که بخوره؟"

سویی فوجون دستور داد، "بیان، فوراً این شخص رو برگردون."

شیه بیان نگاه کوتاهی به جونگ کویی انداخت. با دیدن اینکه او هم دارد به او نگاه
می کند، نگاهی را دور کرد و در سکوت قدمی به عقب برداشت. نمی خواست درگیر
نزاع بین آنها شود.

وقتی جونگ کویی دید که شاگردش به او اهمیتی نمی‌دهد، حقه‌ای زد، "اما من از قبل قول دادم که اون رو به شاگردی خودم بگیرم. نمی‌تونم از حرفم برگردم."

"به عنوان یک قاضی، تو مکرراً قانون قلمرو انسان‌ها و اشباح رو شکستی. قوانین دنیای مردگان به اندازه‌ی وجهه‌ی تو ارزش نداره؟"

سویی فوجون فوراً تمام حقیقت را بازگو کرد و جونگ کویی توان جواب دادن نداشت. او به اشتباهش اعتراف کرد اما از تصمیمش بازنگشت.

دقیقاً زمانی که هر دو طرف به بن‌بست رسیده بودند، فن ووشه به سردی گفت، "از اون جایی که شما، زنده‌ها رو قبول نمی‌کنید، چرا فقط من نمی‌رم؟"

تالار جیویون ساکت بود.

"من قبلاً ادای احترامم رو کردم. هیچ‌جایی نمی‌رم. از سویی فوجون تقاضا می‌کنم که لطفاً زندگی یانگ من رو با یک ضربه کنار بزن و بذارن من بمونم." وقتی فن ووشه این را گفت، نگاهش به شیه بیان بود.

"هو... مزخرفه!" سویی فوجون با خشم گفت. "تو فکر می‌کنی که کتاب زندگی و مرگ، دفتر حساب و کتاب می‌کده‌ی توعه که بتونی به خواست خودت کم و زیادش کنی؟"

"پس من مزاحم سویی فوجون نمی‌شم. خودم تمومش می‌کنم. بعد از مرگ، فقط برای روحم می‌خوام که به این‌جا راهنمایی بشه."

"نه!" شیه بیان دید که صورت او جدی است و نمی‌توانست بگوید چیزی که او گفت، حقیقت دارد یا نه.

جونگ کویی به سویی فوجون نگاهی انداخت و با اندوه زمزمه کرد، "چرا می‌خوای یه نفر رو مجبور کنی بمیره؟"

سویی فوجون خشمگین بود. "خوب، خوب. شکی نیست که می‌خوای این شاگرد رو بپذیری! شما واقعاً... از یه گل آفریده شدید!"^{۲۰} صبر کنید تا امپراتور از دروازه بیرون بیاد. این مسئله تموم نشده!"

سویی فوجون دور شد.

جونگ کویی با لبخندی تنبل گفت، "این شخص راجع به همه‌چیز زیادی کنجکاوه، نیازی نیست این قدر خسته‌کننده باشه."

شیه بیان سرش را خم کرد تا جلوی لبخندش را بگیرد.

"خوب، مزاحم خواب من نشید،" جونگ کویی دستی تکان داد. "شیشیونگ^{۲۱} ت بهت کمک می‌کنه که مستقر بشی."

فن ووشه با نگاهی عمیق به شیه بیان نگاه کرد و صدا زد، "شیشیونگ."

سلام

رهان صحبت می‌کنه.

تصویر فن ووشه رو توی چپترهای بعد می‌ذارم چون آرتی که اسپویل نداشته باشه پیدا نکردم. کنجکاوید؟

ضمناً بخش‌هایی که /یتالیکه عموماً افکار شخصیت‌هاست.

^{۲۰} لنگه‌ی همدیگه‌اید!

^{۲۱} Shixiong

هم‌شاگردی بزرگ‌تر